

اما درباره اینکه قاضی این امر که باشد و که باید تشخیص دهد که فلان قانون معین مفید یا مضر بحال جامعه است مکیور شخص فرد را قاضی قرار میدهد و قضاوت در لزوم اطاعت یا عدم اطاعت از قانون را بقضاوت فرد و بوجدان فرد وامیگذارد. و همچنین در مواردیکه بین حکم قانون یا حکم مذهب یا حکم اخلاق و قیود خویشاوندی تضاد و اختلاف حاصل گردد مکیور وجدان فرد را قاضی و حکم حل اختلاف قرار میدهد.

مکیور در اثبات عقیده خود در مورد فوق دلائلی ذکر نموده که باختصار در ذیل اشاره میشود؛ گوید:

- (۱) مکرر ملاحظه شده است که مردم در تحت شرایط معین نافرمانی از قانون را خیانت می‌شمارند و در تحت شرایطی دیگر با همان قانون شکن هم‌دردی کرده او را پناه میدهند و در معنی شکستن همان قانون را صحیح و مشروع دانسته‌اند
- (۲) همیشه مشاهده گردیده که دسته‌های انقلابی که منکر قانون بوده و مردم را تشویق به سرپیچی از قانون کرده‌اند، بمجردیکه بقدرت رسیده‌اند، اولین وظیفه مردم را اطاعت از قانون اعلام کرده و متخالف را تهدید به کیفر شدید نموده‌اند.
- (۳) باثبات رسیده است که ترس از کیفر مانع قانون شکنی نمیشود.
- (۴) مردم بالتساوی از همه قوانین اطاعت نمی‌کنند بلکه تمام افراد مردم بدون استثنا وجود بعضی قوانین را تجاهل کرده و نادیده گرفته بعضی قوانین دیگر را عمداً زیر پا گذاشته و نسبت به بعضی از قوانین مدارا نموده و شاید مایل به اجرای آن بوده‌اند، و محال است بتوان تمام مواد

قوانین را در تمام ازمنه و در مورد تمام افراد بالتساوی رعایت کرد.
 ودلائل فوق ثابت میکند که قانون وحی منزل و حکم آسمانی و
 عاری از خطا نیست. پس اطاعت مطلق و بلا شرط از آنرا نمیتوان الزام
 وجدانی شمرد.

بعقیده مکبور؛ چون روح اطاعت از قانون بر پایه میل آزاد
 اجتماعی استوار است و استبداد جمعی (۱) سعی دارد عقیده مردم را
 در یک قانون قدرت مرکزی بنام دولت تمرکز دهد، لذا روح اطاعت
 قانون را در مردم تخریب میکند، و حتی این روحیه در اشخاصی هم که در
 دستگاه دولت استبدادی شرکت دارند و از آن بهره میبرند تخریب
 میشود بطوریکه در خفا و در هر موقع که فرصت بدست آوردند با احساس
 کنند زبانی از شکستن قانون بدانها وارد نمیشود، قانون را زیر پا
 گذاشته و نادیده میگیرند یا برخلاف آن رفتار میکنند.

(ج) در هرم قدرت و انواع قدرت و عوامل قدرت (۲)

هرم قدرت: بعقیده مکبور سه عامل قدرت و اموال و شأن
 (یا مقام اجتماعی) بیکدیگر پیوسته و تشکیل نسج حکومت و هرم قدرت
 را داده و عبارت دیگر هرم های عوامل مزبور منطبق بر یکدیگرند و قدرت
 حکومت ناشی از این ترکیب است (۳)

توضیح این مطلب آنکه هر یک از این سه عامل را البته میتوان جدا گانه
 تحت تحقیق و تحلیل قرارداد و معلوم کرد چه طبقاتی از جامعه صاحب قدرت

Totalitarianism

(۱)

(۲) نسج حکومت صفحات ۸۲-۱۱۳

(۳) توضیح در باب استعمال اصطلاح هرم قدرت در فلسفه سیاسی در مبحث قبل در

عقاید لاسول داده شده است رجوع نمود بمبحث قبل

هستند و چه طبقات و افرادی صاحب اموال و چه طبقات و افرادی صاحب شأن و مقام اجتماعی هستند و میتوان برای هر يك هرمی ترتیب داد و مثلاً طبقات ثروتمند تر را در هرم ثروت در درجات فوقانی هرم و طبقات فقیر را در طبقات تحتانی قرار داد و همچنین در مورد هرم قدرت و هرم شأن . اما پس از تحقیق و امعان نظر ملاحظه خواهیم کرد که این سه هرم بر یکدیگر منطبق اند . پس نتیجه این تحقیق چنین میشود که سه عامل مزبور تقریباً لازم و ملزوم یکدیگر بوده و جاذب یکدیگر اند و بایکدیگر ترکیب شده نسج حکومت و هرم قدرت کلی را تشکیل میدهند و بعبارت دیگر قدرت و اموال و شأن در افراد طبقه حاکمه تمرکز پیدا میکند .

در انواع قدرت :

مکیور برای قدرت انواعی قائل گردیده و از آن جمله است قدرت اجتماعی ، قدرت گرفتار ساختن مردم و ارباب رجوع در پیچ و خم اداری و اصول کاغذ بازی که آنرا قدرت بوروکراسی (۱) نام میگذارد ، دیگر قدرت تخصص ، قدرت تشکیلات ، قدرت اقتصادی و قدرت بانکها ، قدرت کارتلها (۲) ، قدرت مذهبی ، قدرت فرهنگی ، قدرت شهرت ، قدرت مطبوعات ، قدرت نظامی و بالاخره قدرت حکومت که متضمن سحر و افسانه حکومت بوده مافوق همه قدرتهای دیگر است و حتی امروزه در کشورهای دموکراسی نیز غالب از انواع قدرتهای دیگر را در بر گرفته و البته در کشورهای استبداد - مهابه (توتالیتریانیسم) مجموع قدرتهای فوق را قدرت حکومت بلعیده و در

Bureaucracy

(۲)

Cartels

(۳)

خود گنجانیده است .

قدرت نظامی گری (۱) - در مورد قدرت نظامی گری و
دیکتاتوری نظامی گوید:

« در دست داشتن اسلحه خاصیتی دارد که اشخاص را از حیات
کشوری (۲) و تمدن و زندگی عادی و طبیعی جدا میسازد .
صاحب سلاح ، عمل سلاح داری و خارج بودن از حیات اجتماعی را
پیشه و حرفه خود قرار میدهد . اتحادیه ای از افسران بری و بحری و
هوائی بصورت يك طبقه ممتاز و جدا گانه (۳) یعنی يك گروه مسدود (۴)
با کد اخلاقی مخصوص بخودشان (۵) بنام طبقه ممتاز (۶) تشکیل داده
بانبروهای اجتماعی بمبارزه می پردازند خاصیت این اتحادیه های میلیتاریسم
طبعاً و لزوماً محافظه کار یا ارتجاعی بوده در باطن قویاً باتغییرات و تحولات
اجتماعی مخالف هستند و در برابر هر نوع نیروهای طرفدار تحولات
اجتماعی مبارزه میکنند» (ولو آنکه در ظاهر طرفداری از تجدید و تحول
نمایند) (۷)

(۱) میلیتاریسم Militarism

(۲) سیویل

Caste

(۳)

(۴) یعنی گروهی که بدوران حصارى از مقررات و تشریفات کشیده شده و افراد کشوری

را بدون آن راه نیست .

Moral Code

(۵) (کد یعنی مجموعه قوانین و مقررات)

Military Caste

(۶)

(۷) نسخ حکومت صفحه ۹۶ و ۹۷

و نیز گوید : « قدرت نظامی اصلاً عاملی است (۱) متعلق بدولت برای تحکیم قدرت و اتوریته دولت در داخل کشور و نیز برای دفاع خارجی و تحمیل اراده دولت يك کشور بدولتهای کشورهای دیگر و بر ضد دشمنان خارجی بکار میرود . در دموکراسی جدید ، فرماندهی نظامی جزئی از قوه مجریه است و طبقه نظامی و دستگاه نظامی قدرتی مافوق این ندارد ولی در دیکتاتوری برخلاف این است و در آن ، قدرت نظامی در سیاست فعالیت داشته ، در شوراهای حکومت بعد از اعلا نفوذ یافته و تفوق خاص دارد . در ایگارشى سلطنتى سپاه و شاه كمك يكديگر اند ، اگر چه در انقلابات ضد سلاطین هم اکثر اوقات دست افسران ارشد نظامی و قائدین سپاه در کار بوده است . اما در ایگارشى های غیر سلطنتی و جمهوریهای بی ثبات ، سپاه همیشه منبع خطری برای حکومتهاى قانونی (دزوره ۲) بوده است مانند کودتاهاى رم قدیم و مانند کشورهای امریکای جنوبی در زمان حاضر که ژنرالهای سپاه با يك حزب ساخته بوسیله يك کودتا حکومت موجوده را ساقط میکنند . این ژنرالهای جاه طلب همیشه از مواقع بحران که هنوز دموکراسی ریشه نگرفته و قائم نگشته و در مواقع عکس العمل های بعد از انقلابات ، فوری از موقع استفاده میکنند . ناپلئون به همین طریق بقدرت رسید و همچنین ظهور دیکتاتورهای نظامی بعد از جنگ اول جهانی مانند هورتی (۳) و ریورا (۴) در امریکای جنوبی به همین نحو بود . (۵)

	(۱) آژاس
De gure	(۲)
Horthy	(۳)
Rivera	(۴)

(۵) کتاب « نسج حکومت » صفحات ۹۶ و ۹۷

مال و مقام :

بعقیده مکینور بطوریکه اشاره شد شأن یا مقام و موقعیت اجتماعی با مال لازم و ملزوم یکدیگر اند . وی مقام اجتماعی را عبارت میداند از موقعیت نسبی یک شخص یا یک دسته در سلسله مراتب اجتماع . (۱) مقام را تنها منوط بخصائص شخصی ندانسته بلکه نتیجه شناسائی فرد از طرف یک دستگاه (مانند دستگاه اجتماعی یا هیئت حاکمه یا جمعیت دیگر) میداند و معتقد است که افسانه و افسون در منطقه شأن و مقام نقشی مهم در عهده دارد . (۲)

(د) - در شکل حکومت

شکل حکومت را محصول دو عامل میداند :

(اول) افسانه

(دوم) موقع (۳) که مقصود از آن شرایط موجود و مقتضیات زمان و مکان و اوضاع و احوال محیطی است که حکومت معین در آن بوجود آمده و معتقد است که اولاً افسانه همیشه تحت تأثیر موقع قرار دارد و ثانیاً موقع مدام در حال تغییر و تحول است . لذا در تحلیل اینکه چرا فلان کشور در قدیم یا در زمان معاصر دارای شکل دموکراسی است و کشور دیگر با رژیم دیکتاتوری یا طریقه استبدادی اداره میشود باید سبب و علت را در دو عامل فوق جستجو نمود . (۴)

(۱) میراشری اجتماع

(۲) « تسج حکومت » صفحات ۸۳ و ۸۴ و ۱۱۴ و ۱۱۵

Situation

(۳)

(۴) « تسج حکومت » صفحه ۱۶۳

(۵) حکومت‌های استعماری (۱)

در مقایسهٔ امپریالیسم قدیم با امپریالیسم معاصر، سقوط امپراطوری‌های قدیم را بسبب یکی از علل زیر میدانند:

- (۱) مبارزه با قدرتهای حریف
 - (۲) ایجاد ضعف در امپراطوری بسبب تغییرات اقتصادی یا فرهنگی
 - (۳) از بین رفتن وحدت مصنوعی کشورهای امپراطوری
- ولی سقوط امپراطوری‌ها و حکومت‌های استعماری معاصر را تنها نتیجهٔ بیداری حس ملیت (۲) در رعایای مستعمرات و مردم تابع دولت استعماری دانسته است و بطور کلی دورهٔ استعمار را منقضی و عصر امپریالیسم را رو باقر اض دانسته گوید: « این طریقه‌ها اکنون تنها در نواحی مناطق استوایی افریقا و در جزائر مناطق استوایی اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس بحال سابق باقی مانده و بسبب عدم سرایت تحول جدید بدان جزائر آن است که (اولاً) سطح تمدن مردم آن جزائر بسیار با یکدیگر اختلاف دارد و (ثانیاً) بواسطهٔ دور افتادن از یکدیگر اطلاعی از احوال یکدیگر نداشته و بواسطهٔ عدم ارتباط نمیتوانند همکاری کنند
- (ثالثاً) فرهنگ قدرت حاکمهٔ امپراطوری چنان بر آن مردم تسلط یافته که ضعیف میباشند و قدرت مقاومت بانبروی استعمار را ندارند. (۳)

در مسئله مناطق نفوذ (۴)

(۱) امپریالیسم و امپراطوری

(۲) ناسیونالیسم

(۳) « نسج حکومت » صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱

Spheres of Influence

(۴)

گوید: «منطقه نفوذ مسائل نوظهور زمان معاصر در عالم سیاست بین‌المللی و نتیجه منطقی و طبیعی تزلزل و تنزل و سقوط پی‌درپی دولت‌های استعماری است و چون در جهان معاصر قابلیت بقا و حیات دولت‌های کوچک مورد شك و تردید است، لذا نتیجه عقب‌نشینی و تنزل يك دولت استعماری بطوریکه در عمل مشاهده میشود آن است که بسیاری از مستعمرات که تحصیل استقلال نموده‌اند هنوز در حوزه نفوذ يك یا چند دولت بزرگتر قرار دارند و بدین طریق مسئله تازه مناطق نفوذ در حوزه روابط بین‌المللی وارد شده و مناطق نفوذ جانشین مستعمرات امپراطوریه‌ها گردیده است. در واقع حق حاکمیت و استقلال این مناطق ناقص مانده و هنوز کامل نیست، استقلالشان استقلالی است محدود و باسند حق حاکمیت ملی (۱) وفق نمیدهد. این مناطق از لحاظ موقعیت بین‌المللی بیشتر اقمار قدرتهای بزرگ محسوب میشوند و چنین خواهد بود تا هنگامیکه يك نظم نوین بین‌المللی بظهور رسد و جانشین روابط بین‌المللی فعلی گردد. (۲)

(و) دموکراسی (۳)

بعقیده مکینور «دموکراسی نوعی از حکومت است که هرگز در طی تاریخ نازمان حال بعد کمال نرسیده و دموکراسی کامل تاکنون وجود نیافته، لذا تعریف آن مشکل و تمیز آن از الیگارشی خالی از اشکال نیست.

Sovereignty

(۱)

(۲) «سج حکومت» صفحه ۱۷۳

(۳) «سج حکومت» صفحات ۱۷۵ - ۲۲۴

نمو دموکراسی تدریجی است و اگر بخواهیم دوام کند باید جامعه و سرزمینی که در آن زراعت دموکراسی میشود قبلاً تهیه و حاضر شده باشد. نمو کامل دموکراسی بعد از تجارب بسیار بوجود آمده و بسیاری از آن تجارب عقیم مانده و تنها بعضی از آن تجارب به نتیجه رسیده است.»

«هیچ جامعه‌ای نمیتواند دموکراسی را بایک تغییر عقیده ناگهانی بوجود آورد و مسلماً نمیتوان یک طرح تقلیدی دموکراسی را در یک ملت بزور و اکراه وارد ساخت بدون آنکه حائز شرایط لازم باشد و بدون آنکه قبلاً تعلیمات لازم در باب روش دموکراسی به آن ملت داده شده باشد.»

«در تحلیل و مطالعه دموکراسی های قدیم تا کنون به این نکته بر میخوریم که جامعه های ابتدائی قدیم مانند یونان و بعد از آن در روم و بعد در انگلیس، دموکراسی همیشه راه خود را در میان طبقه مرفقی و دانشمند جستجو کرده است و نتیجه آنکه ترقیات فرهنگی بایشرفت دموکراسی همراه بوده و همچنین ترقیات اقتصادی نیز با ترقی دموکراسی توأم بوده است.»

بعقیده وی «مزاج جامعه های را کد و غیر متحرك و لاحتی (۱) بیشتر با الیگارش، و طبیعت جامعه های متحرك صنعتی (۲) با دموکراسی سازگار است و معمولاً جامعه هایی که جنبه کشاورزی آنها غالبه دارد دولزوماً فقیر هستند کمتر استعداد قبول دموکراسی دارند.»

گوید «شهرت و احترامی که رژیم دموکراسی در قرن نوزدهم بدست آورد و ازدیاد نفوذ کشورهای دموکراتیک قوی سبب شد که کشورهای

Static

(۱)

Dynamic

(۲)

مختلف جهان دموکراسی را تقلید نمودند بدون آنکه زمینه قبول دموکراسی را حاضر کرده باشند، لذا دموکراسی آنها ظاهر سازی است نه حقیقی و نتیجه اینکه یکدسته سیاست چپی و سود جو در این نوع کشورها بقیادت يك ديكتاتور حکومت میکنند در حالیکه ظواهر انتخابات دموکراتیک را هم حفظ کرده به تاراج غنائمی که نمر و محصول مقام و کرسی ایشان است مشغول اند و دموکراسی را هم ضمناً بد نام کرده اند.

بعقیده مکینور. «هر جا که اکثریت مردم از لحاظ سیاست و در امور سیاسی تنبل و بیحرکت و خون سرد و مسامحه کار و درس نخواننده و غافل از لزوم اتحاد و وحدت و عاری از علاقه مشترک یا فاقد منفعت مشترک باشند دموکراسی پیش نخواهد رفت.»

«دیگر آنکه وارد کردن دموکراسی بکشور بزرگی مانند چین که مردم آن معتاد بحکومت استبدادی و حسب الامری باشند خیلی مشکل است بخصوص اگر سطح اقتصادیات در آن کشور پایین باشد و وسائل ارتباط و راههای شوسه کافی نباشد»

بعقیده مکینور «چون طریقه حکومت دموکراسی اولین مرتبه در کشوری دایر گردد در معرض خطرات و آفات بسیار است و کشور فرانسه نمونه خوبی از این حقیقت است. در زمان معاصر نیروهای ارتجاعی را بعضی اوقات جمع دیگری از دشمنان سر سخت ارتجاع بمنظور برانداختن دموکراسی حمایت میکنند و این روشی است تازه در برانداختن دموکراسی چنانچه آئین مارکسیسم با عقیده خود در تقسیم

جامعه بد و بخش متخالف (طبقه متوسط و طبقه رنجبر ۱) افراطیون دست چپ (۲) را تقویت کرده و ردایکایسم دست چپ با آنکه ظاهراً دعوی حمایت از دموکراسی میکنند مزاج و طبیعتش طبیعت استبدادی است. هنگامیکه مارکسیسم موفق گشت در صدد ازین بردن بورژوازی بر آمد. بورژوازی ناچار برای بقای خود به روسیاه که در دسترس داشت متمسک گردید تا مقاومت نماید و خود را حفظ کند و معنی این عمل مرگ دموکراسی بود. مارکسیسم میل بحمايت از سوسیالیسم ندارد با اصلاحات مخالف و طرفدار انقلاب است پس مارکسیسم و فاشیسم در عین حال که بایکدیگر در کشمکش هستند یگدیگر را در باطن پرورش میدهند و هر کدام که غلبه کند دموکراسی مرده است. بهترین مثال این واقعه و این جریان کشور اسپانی معاصر است.

گوید: «دموکراسی عبارت است از طریقه تصمیم مردم باینکه

کی باید حکومت کند و هدفش چه باشد و تنها طریق آن مراجعه بآراء عامه و افکار عمومی است بوسیله صندوق آراء، و برای تمیز دموکراسی از سایر انواع حکومت وسیله‌ای جز این در دست نیست. توضیح مطلب آنکه چون هیچگاه وحدت بین مردم هیچ جامعه‌ای بتمام معنی وجود نداشته و ندارد و حکومت همیشه و لااقل نماینده يك عده از مردم است و حتی بعضی از حکومت‌های استبدادی اکثریت را پشتیبان داشته اند نمیتوان دموکراسی را بحکومت اکثریت معنی نمود چنانچه بعضی اوقات يك عوام فریب شیاد و ستمگر از طریق دموکراسی و با

بورژوا و پرولتاریا

(۱)

رادیکالهای متمایل به کمونیسم

(۲)

اکثریت آراء مردم روی کار آمده و بلافاصله دموکراسی را برانداخته و از میان برده است. احتمال دارد اکثریت مردم روسیه امروز حکومت خود را تأیید کنند ولی این مسئله ارتباطی با دموکراسی ندارد و حکومت روسیه شوروی را نمیتوان يك حکومت دموکراسی خواند زیرا در آنجا آزادی افکار وجود ندارد که مردم تصمیم خود را باینکه کی باید حکومت کند آزادانه ابراز دارند و همچنین وسائل ابراز عقاید سیاسی در آن کشور وجود ندارد. نمو دموکراسی همیشه توأم بوده است با مباحثه آزاد در مسائل سیاسی و تصفیة اختلافات بدون اعمال زور بلکه از طریق شماره آراء و نیز پرورش دموکراسی همیشه توأم بوده است با قدرت مجلس مردم و نمایندگان مردم و نیز معنی دموکراسی این است که هیچگاه نیروئی بر ضد افکار مردم بکار نمی رود. دلیل حفظ حقوق و رعایت احترام عقاید اقلیت در کشورهای متحده امریکا وجود ماده زیر است در قانون اساسی کنگره امریکا که گوید: کنگره حق ندارد قانونی وضع یا تصویب کند که طبق آن مذهبی خاص را تقویت یا آزادی مذهب را ممنوع سازد و یا از آزادی نطق و مطبوعات جلوگیری نماید یا حقوق مردم را در مورد اجتماعات صلح آمیز یا حق تظلم بحکومت را برای جبران مافات و خسارات وارده با افراد ابطال نماید. «

و نیز گوید: «دیگر از خصائص دموکراسی کنترل قدرت است که در این طریقه حکومت معمول بوده و افراد طبقه حاکمه نیز تحت نظارت قرار دارند یعنی حکومت که با حربه قانون حکومت میکند خود نیز محکوم بحکم قانون است، دموکراسی وجود تشکیلات آزاد افکار مخالف رانه تنها لازم میداند، بلکه شرط اصلی خود قرار میدهد.

حزب در دموکراسی جدید بمنزله گردونه مهم سیاسی افکار و عقاید است و جزء اساسی هر دموکراسی شمرده میشود. دستگاه حزبی و روش حزب بازی مکانیسم اساسی دموکراسی است زیرا افکار متشنت عامه را تنها بوسیله احزاب میتوان متشکل و دسته بندی نمود و وجوه مشترک افکار عمومی را بدین طریق میتوان یافت. سیستم حزبی است که مسئولیت حکومت را در برابر مردم مشخص مینماید.

فرق حکومت دموکراسی با سایر انواع حکومت این است که حکومت دموکراسی نه تنها به احزاب مخالف اجازه وجود و ابراز عقیده و ایجاد تشکیلات و توسعه و افزایش نیرو میدهد بلکه تسهیلات مخالف برای ایشان فراهم ساخته و آنها را تشویق میکند تا مخالفت های خود را ابراز دارند. آنگاه طبق عقل و منطق و استدلال به اعتراضات ایشان پاسخ میدهد و آنها در معرض قضاوت افکار عمومی میگذارد.

مکیور شرایط عمده دوام دموکراسی را دو چیز میداند:

(اول) عدم تحمیل فرهنگ دولتی بر مردم

(دوم) آنکه دولت نظارت در اقتصادیات و انحصار اقتصاد

را بحد افراط و تا آنجا نرساند که موجب کنترل فرهنگ و کولتور آزاد مردم شود زیرا در این صورت زندگانی افراد جامعه و حیات دستجات در اختیار حکومت قرار میگیرد و عقاید و وضعی (۱) خاص حکومت بر مردم تحمیل شده، عقاید و افکار حالت مطلق بخود میگیرد و روح آزاد مردم را پایمال اراده و امر مینماید. تنها رعایت دو شرط فوق است که روح مردم را آزاد نگاه میدارد.

بالاخره بعقیده مکبور «دموکراسی بین جامعه و دولت رابطه لازم و غیر قابل تفکیک ایجاد میکند در حالیکه دیکتاتوری و استبداد بالعکس دولت را از جامعه مجزا میکند و بین آنها ایجاد فاصله می نماید.»

(ز) دیکتاتوری و انواع آن : (۱)

مکیور درخواص دیکتاتوری گوید: «تنها در میان انواع حکومتها حکومت دیکتاتوری است که جامعه را نادیده گرفته و مشروط بهیچ شرطی نیست، حکومت دیکتاتوری کلیه معتقدات را از قبیل اراده الهی یا سنت و عادت عموماً زیر پا گذاشته و اراده محض دیکتاتور را تنها منبع قدرت مجاز (۲) میداند. دیکتاتوری هیچ نوع مقررات و قوانین اساسی برای محدودیت خود وضع نمیکند. قوانین و مقررات دیکتاتوری خلق الساعه و برحسب اقتضای روز و ساعت و تابع اراده دیکتاتور و لذا دائماً در حال تغییر است. و راء قوانین خلق الساعه دیکتاتور يك قانون اساسی و اصولی که بنا بر پایه حقوقی و قضائی داشته باشد وجود نداشته تنها حکم و امر و فرمان دیکتاتور منشأ و مآل عمل است و بس و بطور کلی دیکتاتور جداً منکر اراده و میل اجتماع است.»

پروفسور مکیور طریقه حکومت فاشیسم ایتالی و رژیم نازی آلمان و همچنین طرز حکومت روسیه شوروی را از انواع جدید و نوظهور دیکتاتوریهای زمان معاصر دانسته و هر يك را بتفصیل تحلیل میکند و همچنین طرز حکومت کشورهای امریکای جنوبی را و لو آنکه اسماً جمهوری بوده و عنوان دموکراسی را بخود بسته اند نوعی از دیکتاتوری

(۱) کتاب «سج حکومت» صفحات ۲۲۵-۲۶۶

(۲) انوربته

زمان معاصر میداند .

مکیور برای انواع دیکتاتوریه‌های جدید زمان معاصر بعضی خواص مشترك ذكر نموده که ذیلاً خلاصه میشود. میگوید:

« از خواص دیکتاتوری جدید آن است که:

(۱) غالباً پیشوایکی از افراد عادی است که از میان مردم برخاسته مانند دیکتاتوریه‌های فاشیسم ایتالی و نازی آلمان و روسیه شوروی و دیکتاتوریه‌های کشورهای امریکای جنوبی که در این دیکتاتوریه‌ها پیشوای از همین نوع افرادی بوده است که اشاره شد

(۲) غالباً پیشوای دیکتاتور ایجاد تشکیلاتی مخصوص میکند بنام حزب برای حمایت از خودش . افراد حزب را از اشخاص معین و امتحان شده و تربیت یافته مناسب رژیم انتخاب کرده و انضباطی شدید در حزب برقرار میسازد و هر چند یک مرتبه بنام تصفیه حزبی عده‌ای از افراد سر جنبان یا منحرف یاست را از میان میبرد .

(۳) برای حفظ انضباط حزبی يك تشکیلات سری کوچکتر در درون هسته مرکزی حزب بوجود میآورد .

(۴) دیکتاتوری جدید يك دسته گارد مخصوص بعنوان هسته حزبی بضمیمه یک دستگاه پلیس سری و دستگاه جاسوسی وسیع و عظیم فراهم میکند و کلیه عقاید و تظاهرات و تمایلات افراد جامعه را بدینوسیله تحت مراقبت و کنترل شدید قرار میدهد .

(۵) دیکتاتوری نوین مجهز به سلاح مهیب تبلیغات است و انواع وسائل تبلیغاتی را برای اغفال و ارعاب مردم تحت حکومت خود و هم برای فریب و اغفال مردم جهان بکار میبرد .

(۶) وسائل ابر از عقیده و تبلیغات مانند مطبوعات و سینماها و نمایشگاه‌ها و رادیو و تلویزیون و وسائل ارتباط عموماً در قبضه حکومت و در انحصار حکومت و تحت سانسور و کنترل شدید حکومت است.

(۷) دیکتاتوری نوین به مؤسسات موجود سابق اعم از مؤسسات اقتصادی و مذهبی و اجتماعی و فرهنگی اعتماد نداشته خود ایجاد مؤسسات نوین و مخصوص بخود مینماید و آنها را ضمیمه مؤسسات سابق یا ملحق بدانها ننموده بلکه این مؤسسات نوین را مجزانگه میدارد و آنها را از خارج مراقب مؤسسات سابق قرار میدهد و اگر نتوانست مؤسسات سابق را براندازد و از میان بردارد بوسیله فوق آنها را از کار انداخته تخریب میکند و بدانها تغییر شکل و خاصیت میدهد.

بطور کلی دیکتاتوری همیشه خود را در خارج دستگاه و قالب اجتماع نگاه میدارد و بدین سبب است که نمیتواند تدبیری اندیشد تا دیکتاتوری را موروثی کند و یا برای بدست گرفتن قدرت جانشین تعیین نماید، چه اگر چنین کند فوری مشروط شده و تبدیل بحکومت مشروطه می گردد و در واقع خاصیت اصلی دیکتاتوری را از کف داده و از آن حالت عدول کرده است.

دیکتاتوری روسیه شوروی :

در تحلیل رژیم حکومت روسیه شوروی گوید که «نوعی دیکتاتوری خیلی تازه و بی سابقه است و بین مواد مرام کمونیسم با عمل دولت شوروی تضاد بسیار وجود دارد» سپس فهرستی از مواد تضاد بین مرام کمونیسم و عمل دولت شوروی بدست داده که ذیلا خلاصه میشود. گوید :

(۱) آئین دیکتاتوری موقت پرواتاریا را مرکز شدید

فعالیت اقتصادی و فرهنگی شوروی که در زمان معاصر روزافزون است و در دست حکومت میباشد عملاً نسخ نموده است .

(۴) جامعه بی دولت که از اصول مسلم کمونیسم مارکسیسم است در زوایای فراموشی نهاده شده و دیگر ذکری از آن در میان نیست و وعده آن بروز شنبه داده شده است.

(۳) جای آئین حکومت مردم را عنوان « لزوم رعایت خط مشی حزبی » گرفته و بقدری روی عنوان اخیر اصرار شده و فشار کلام بر آن قرار گرفته که عنوان آئین حکومت مردم از میان رفته است .

(۴) قانون اساسی دموکراتیک سال ۱۹۳۶ شوروی صریحاً اعلام نمود که : « تمام قدرت سیاسی ناشی از مردم کارگر شهرها و دهات و متعلق بایشان است » یک سلسله دستگاه انتخاباتی نیز در سر اسر روسیه از شوراهای محلی گرفته (۱) تا شورای اعظم برقرار گردیده . در همه جا ظاهر امحا کم مردم و کمیسرهاى مردم وجود دارد اما در انتخابات همیشه پس از اخذ رأی اتفاق آراء دیده میشود نه اکثریت آراء و کنترل کامل همیشه در دست يك حزب است و آن حزب کمونیست است که جمعیت آن نسبت بجمعیت روسیه شوروی بسیار ناچیز است و يك اقلیت خیلی قلیل را تشکیل میدهد .

(۵) آئین انحلال طبقات و تشکیل جامعه بی طبقات نیز بوسیله درجه بندی در پیشه ها و مشاغل مردم و بخصوص ایجاد هرم قدرت و دستگاه سلسله مراتب شوروی (که هرمی است عمیق و بمراتب شدیدتر و سخت تر از هرم قدرت در رژیم تزاری) عملاً لغو گردیده است .

(۶) اصل « بهر کس بقدر احتیاجش داده خواهد شد » تجدید تحریر شده و مبدل گردیده است به اصل : « بهر کس به تناسب مقدار کاری که انجام میدهد داده خواهد شد » و تشخیص این مقدار کار و ارزش آنهم بادیکتاتورهاست .

(۷) در اداره امور روزمره مردم و کشورتها دودسته از اشخاص دخالت دارند یکی کارمندان حزبی و مستخدمین رسمی دولت . دیگر مدیران کارخانجات و ناظمین امور بازرگانی و معاملات و ضمناً بین عناصر مختلف دسته اخیر ایجاد وحدت کامل گردیده است .

(۸) آئین « آزادی مطبوعات و آزادی فرهنگ » اسماً و در گفتارها ستایش شده ولی افکار عمومی و وسائل ابراز افکار همه جا دقیقاً و شدیداً تحت کنترل و سانسور است و تبلیغات و وسائل آن بوسیله ابداعات خاص دیکتاتوری جدید که اشاره شد مانند پلیس سری و دستگاه های جاسوسی و زندانهای کار اجباری در انحصار کامل دولت قرار دارد .

(۹) آزادی مذهب اسماً ضمانت شده ولی کلیسای ارتودوکس که اخیراً افتتاح یافته مطیع امر و دستور دولت است در حالیکه مذهب را اصول اولیه کمونیسم تریاکمالت شناخته و بر انداختن آنرا لازم می شمارد . عمل فعلی روسیه شوروی ولو که مذهب مخصوص م ورد نظر دولت تقویت شود باز مخالف یکی از اصول مهم کمونیسم است .

(۱۰) آئین انترناسیونالیسم نیز که یکی از اصول مسلم کمونیسم است امروز در روسیه شوروی زیر پا گذاشته شده کاملاً منسوخ گردیده آفتاب عمر آن بخصوص پس از جنگ دوم جهانی غروب کرد و يك

ناسیونالیسم جدید و شدید در روسیه ظهور کرده که بامزاج دیکتاتوری ناسازگار نبود و جای انترناسیونالیسم مرامی را گرفت.

مکیور گوید: « بطور کلی يك مشاجره اساسی بین عقاید مسلکی و مرامی (۱) و کلیه دستگاه عمل حکومت در روسیه وجود دارد و بدیهی است که نه دیکتاتوری شوروی و نه هیچ دیکتاتوری دیگر تحمل قبول اصل آزادی فرهنگی را ندارد زیرا آزادی فرهنگی اصولاً با هر نوع دیکتاتوری منافات دارد و دیکتاتوری جدید در درجه اول عبارت است از کنترل دماغ و فکر بوسیله اعمال زور و قدرت »

مکیور در اینجا به گفته بنیامین کنستانت (۲) استناد کرده که میگوید:

« فرق بین استبداد با دیکتاتوری آن است که استبداد به مردم اجازه میدهد که خاموش باشند و سخن ، نگویند اما دیکتاتوری مردم را مجبور میکند که بوجدان خود هم دروغ بگویند و بدی طریق آنها را از آنها و آخرین وسیله تسلیت نفس که برای مظلوم و ستمکش باقی مانده است نیز محروم میدارد »

مکیور معتقد است که « مسلماً تا وقتی که تنها به يك حزب اجازه وجود و فعالیت داده میشود و تا وقتی که خط مشی و سیاست دولت و کشور بوسیله برنامه حزب انحصاری و از طرف پیشوا دیکته میشود، آزادی فرهنگی نمیتواند وجود خارجی پیدا کند و نمایش های انتخاباتی که پارتیزانهای مصنوعی دولت دیکتاتوری بعنوان شهود وجود دموکراسی آنرا اداره میکنند و نیز صندوقهایی که حاکی از اتفاق آرا و یا نزدیک بودن

(۱) ایدئولوژی

(۲) Benjamin Constant معاصر ناپلئون بناپارت که اصطلاح **غصب**

را بجای دیکتاتوری بکار برده است

باتفاق آراء در انتخابات است خود دلیلی است آشکار بر عدم وجود آزادی.

(۳) انقلاب و انواع آن: (۱)

ریشه ظهور انقلاب را چنین تحلیل و تعریف میکند که « چون پایه سنت ها و عادات و عقاید و افسانه های اجتماعی سست و متزلزل گردد و از میان برود و یک سلسله سنت ها و افسانه های جدید هم جای آنرا نگرفته باشد انقلاب بظهور میرسد. »

مکیور برای انقلاب انواعی قائل گردیده مانند انقلاب های ، و انقلاب طبقاتی و هر یک را جدا گانه مورد بحث قرار میدهد
انقلاب ملی را انقلابی میداند که بوسیله آن مردم حکومتی را که اجنبی و دشمن خود می پندارند بر اندازند. این نوع انقلاب را نهضت استقلال طلبی نیز اصطلاح میکند. کلیه انقلاباتی را که بوسیله آن فاتحین از تخت پائین کشیده شده و زمامداران محلی جای ایشانرا گرفته اند و همچنین انقلاباتی را که منجر به تجزیه قطعاتی از امپراطوریه شده و انقلاباتی را که موجب تجزیه قطعاتی از مستعمرات کشور مادری گردیده است ، از نوع انقلاب ملی می شمارد و معتقد است که نتیجه انقلابات ملی در صورت موفقیت ، سیر و پیشروی بطرف ناسیونالیسم است .

انقلاب طبقاتی را نتیجه شکاف بین طبقه ممتاز و طبقات محروم دانسته و گوید روشی است که طبقات محروم بدان متوسل میشوند . از خواص و علائم این نوع انقلاب آنکه رژیم قبل از انقلاب الیگارشیک و ستمگراست و در آن رژیم یک طبقه حاکمه حکومت میکند که یا عمداً و یا از روی نادانی و عدم بصیرت حاجات و تقاضاهای یک جامعه در حال تغییر را

نادیده گرفته و تجاهل میکند.

مکیور انواع دیگری از انقلاب را نیز ذکر نموده که از آنجمله است انقلاب صنعتی و انقلاب اجتماعی و دربارهٔ مراحل انقلاب نیز بحث مفصلي دارد که ذکر آن از حدود گنجایش این مختصر خارج است.

(ط) فن و تخصص :

در مسئلهٔ فن (۱) و تخصص و مسئلهٔ جمعیت شناسی (۲) نیز بتفصیل بحث کرده و این سه عامل را در اوضاع سیاسی و بین المللی و رژیم حکومتهای امروزه و جهان آینده به مدعا علا دخیل میدانند و معتقد است این عوامل در تعیین سرنوشت مردم جهان آینده نقش مهم خواهند داشت. (۳)

(ی) در روابط بین الملل و جهان آینده (۴)

بعقیده مکیور « افعال و اعمال حکومت در داخلهٔ کشور و وظائف محلی و داخلی هر دولت بخصوص در زمان معاصر ارتباط کامل دارد با روابط آن کشور با ملل دیگر، و بطور کلی وقایع داخلی هر کشور رابطهٔ مستقیم دارد با روابط بین المللی. لذا تنظیم امور مالی و اقتصادی و مسئلهٔ پول و ارز و اعتبارات و معاملات در هر کشور باید مرتباً با شرایط متغیر خارجی وفق داده شود و از آن روی استقلال اقتصادی (۵) در جهان معاصر و آینده مضراست و مفهومی ندارد و موجب جنگها و باعث تشدید اختلافات خواهد بود »

Technique (۱)

Demography (۲)

(۳) « نسج حکومت » صفحات ۴-۶ و ۲۹۵ - ۲۹۸

(۴) « نسج حکومت » صفحات ۳۶۰-۳۶۷

(۵) و تارکی با بی بازی اقتصادی

« امروزه در اثر ترقی فن و صنعت (۱) دولتهای جهان مجبور شده‌اند در بسیاری از مسائل تابع تشکیلات و مؤسسات و انتظامات بین‌المللی شوند از قبیل تعیین امواج فرستنده رادیو و سایر وسائل مخابرات و ارتباط و مقررات قرنطینه و سایر مقررات راجع به بهداشت عمومی و ثبت اختراعات و نمونه‌ها و حقوق مسافرت افراد در کشورها و حقوق مهاجرین و حقوق اتباع خارجی ساکن هر کشور و حقوق خبرنگاران خارجی و امثال آن. بعضی از این روابط تابع يك سلسله عادات قرار گرفته که به حقوق بین‌الملل موسوم است و بعضی دیگر تابع مقرراتی است که در انجمن‌های بین‌المللی وضع گردیده است »

« کشورها هنوز يك مؤسسه بزرگ و مشترك بوجود نیاورده‌اند که کلیه مسائل مشترك بین‌المللی را نظارت کند اگرچه بتازگی در مورد بعضی از مواد بوسیله تشکیلات جدید انجمن‌الملل متفق اقدام کرده‌اند ولی بسیاری از مطالب و مسائل هنوز در برده ابهام و لاینحل باقی مانده است، و دو افسانه یادوست است که مانع اقدام مهم فوق گردیده :

(اول) سنت حق حاکمیت ملی یا استقلال ملی (۲)

(دوم) سنت انحصار منافع ملی یا منافع انحصاری ملی.

باید دانست که خط مشی‌ها و سیاست‌های اقتصادی ملی اصولاً بر ضد منافع ملت‌های دیگر است و لذا موجب تشدید اختلافات میگردد. از طرف دیگر مسلم است که کشورهایی که در زمان جنگ یا بعنوان پیش‌بینی یا امنیت و حفظ خویشتن در هنگام جنگ، روش استقلال اقتصادی یا بی‌نیازی اقتصادی را حمایت میکنند همانا هدف نظامی و مقاصد جنگی

(۱) تکنولوژی

(۲)

دارند و طالب صلح نیستند و بنا بنعقیب همین خط مشی و سیاست است که مقاصد استعماری و ایجاد منطقه نفوذ را تعقیب نموده در صدد هستند اراضی کشورهای را که دارای مواد خام مهم مانند معادن نفت و لاستیک و مس و آهن و قلع و نیکل و منگنز و ذغال هستند بعنوان

این نوع دولتهای استعماری با اتحادیه‌ها و شرکت‌های بزرگ تجارتي و اقتصادی وارد بست و بند شده آنها را بیدان استعمار میفرستند، مثلاً شرکت‌های مزبور را از شرایطی که بتجار داخلی تحمیل شده است معاف میدارند و برای آنان امتیازات و معافیت‌هایی قائل میشوند تا بدینوسیله آنها را تشویق بمجاهده در استعمار و استثمار در کشورهای ضعیف مورد نظر نمایند. و نیز این نوع کشورها سعی دارند بر قدرت حمل و نقل دریائی و ظرفیت کشتی رانی خود بیفزایند.

« ایجاد تعرفه‌های گمرکی و بستن بنادر (۱)، وضع مالیاتها، کنترل های ارزی و سایر ابداعات از این قبیل عموماً ابداعاتی مربوط باصل بی نیازی اقتصادی است (که آنرا در علوم سیاسی ناسیونالیسم اقتصادی اصطلاح کنند) و برای جلوگیری از واردات و تعویض اجناس محلی بجای آنهاست و جلوگیری از واردات یعنی مجاهده غیر مستقیم در ورشکست اقتصادی کشورهای همسایه. و بدیهی است که چنین اقدامات نه تنها موجب میشود که کشورهای دیگر نیز معامله بمثل کنند بلکه باعث تشدید خصومت میشود و منتهی بجنک میگردد »

(۱) embargo بستن بنادر کشور بروی کشتیهای خارجی یا کشتیهای کشور

مخصوص بایمضی از کشورها و بانوقیف کشتی های هرور در بندر طبق شرایط همین بمنظور تلافی یا عمل خصمانه یا فشار بکشور دیگر .

دیگر آنکه تعقیب روش استقلال اقتصادی باعث تنزل سطح زندگی در جامعه ها گردیده و سبب می شود که بسیاری از اجناس با بهائی گران تر تهیه گردد. بدین معنی که با خرج مبلغی بیشتر و صرف نیروئی بیشتر اجناسی گران تر تهیه میشود لذا استقلال اقتصادی کامل را باید بفقیر کامل معنی کرد و بی قیازی نسبی را به فقیر نسبی. و با ابراز تعصب نسبت باین روش و اصرار در عمل کردن بدان، در واقع حکومتها بظرفیت تعول ملت خود لطمه وارد ساخته و آنرا تقلیل داده و تخریب کرده اند، همانطور که عملیات جنگی حکومتها ثروت ملت ها را تضرع کرده بیاد میدهد «

بعقیده مکینور « اینکه بعضی حکومتها ادعا میکنند که استقلال اقتصادی اگر ضرر مالی و زیان اقتصادی دارد بازاء آن نفع دیگری در بر دارد یعنی حیثیت ملی و امنیت ملی را فزونی می بخشد صحیح نیست و چنانکه این دعوی را مورد تحقیق قرار دهیم بطلان آن مسلم میگردد. «

گوید : « بیشتر نتیجه همین اصرار باستقلال اقتصادی است که جهان معاصر در يك حالت ابهام و پیچیدگی بيك عده کشورهای ملی كوچك و بزرگ تقسیم شده و هر جامعه ای برای خود يك حوزه قضائی و اتوریته جدا گانه بوجود آورده است، در حالیکه شرایط لازم برای حفظ بسیاری از منافع مردم این کشورها بوجود نیامده و تعداد کثیری از منافع این جامعه های موسوم بملت ها در خطر است و ضمانت تأمین ندارد «

بالاخره مکینور از مقدمات فوق چنین نتیجه میگیرد که « تعقیب روش مزبور (یعنی اصرار به حفظ استقلال اقتصادی ملی) تمدن بشری را تهدید به زوال میکند زیرا جهان ما در تحت شرایط نوین نمیتواند بیش

از یکی از دو صورت داشته باشد یا نظم عمومی جهان و یا جنگ عمومی عالم و چون ثابت کردیم که حصول اولی با تعقیب روش استقلال اقتصادی میسر نیست بدیهی است که جانشین آن جنگ می باشد و طریق ثالثی بنظر نمیرسد. (۱)

بعقیده مکیور این است سبب اصلی بروز جنگهای زمان معاصر . و اما در باب جهان آینده ، هر چند مکیور چندان نسبت بدان ابراز خوش بینی نموده و نیل بصلح عمومی عالم را چندان آسان و سهل الحصول نمیشمارد، معذرا راه نیل بدان را نشان میدهد . وی در اینمورد با عقیده کانت آلمانی موافقت دارد که میگوید:

« شرط مقدمانی و لازم برای ایجاد نظم عالم که منوط بوضع حقوق جهانی میباشد عبارت از آن است که تمام کشورها قبلاً شکل حکومت جمهوری را برای خود پذیرند » (۲)

بعقیده مکیور هیچ نوع نظم نوین بدون زحمت و رنج بسیار و مشقات طولانی و بیشمار در طریق تغییر طرز فکر مردم جهان و مؤسسات ایشان بنحو شایسته ای که مناسب زمان باشد بوجود نخواهد آمد .

گوید : ایجاد نظم نوین بین المللی امروز از واجبات درجه اول است و ایجاد چنین نظم منوط است باینکه ملل متساویاً و جدا در قبول و عمل باصل وفق دادن خود با شرایط زمان (۳) بکوشند . امروزه با کشف جدید نیروی اتمی دیگر اتکاء دولتها تنها بزور و نیرو، فکری

(۱) « نسج حکومت » صفحه ۳۶۷

(۲) « نسج حکومت » صفحه ۳۸۷